

نافرمانی مدنی در جوامع و نظام‌های حقوقی - سیاسی باز و بسته (بررسی نظریه‌های جان رالز و هانا آرنت)

امیر نیک‌پی*

زرین مدنی**

تاریخ پذیرش: ۹۹/۰۲/۰۸

تاریخ دریافت: ۹۸/۰۸/۲۵

چکیده

مباحث نظری در خصوص نافرمانی مدنی، جدلی و اختلافی است. در مقاله حاضر، ضمن مطالعه دیدگاه‌های جان رالز و هانا آرنت در موضوع نافرمانی مدنی، کارایی هر یک از این نظریه‌ها در انطباق با شرایط خاص جوامع غیردموکراتیک مورد بررسی قرار گرفته است. رالز نافرمانی مدنی را نقض آشکار، سیاسی و آگاهانه قانون همراه با پذیرش مجازات، غیر خشن، به منظور قانع کردن اکثریت به تغییر رویه و اصلاح بی‌عدالتی‌هایی می‌داند که به طور استثنایی در جوامعی رخ می‌دهد که اصولاً عادلانه اداره می‌شوند. اما در جوامع غیردموکراتیک، ساختار قدرت اصولاً عادلانه نیست و جنبش‌های نافرمانی مدنی در عمل در پی تحولات اساسی‌اند. حال سؤال این است: آیا نظریه یادشده که اتفاقاً الگوی غالب نیز است و برای جوامع و نظام‌های دموکراتیک طراحی شده، در جوامع غیردموکراتیک نیز کارایی دارد؟ اگر پاسخ منفی است، کدام نظریه امکان درک شرایط برای کارایی در جوامع و نظام‌های غیردموکراتیک را دارد؟ از آنجا که نظریه آرنت از مطلق‌انگاری شروط نظریه رالز رهاست و نافرمانی را عملی دسته‌جمعی، بدون نفع شخصی، حول اهداف مشترک و گاه به دنبال تغییرات اساسی می‌داند، با نیاز جوامع غیردموکراتیک و مطالبات جنبش‌های نافرمانی مدنی که به لحاظ تاریخی، حرکت‌هایی سیاسی، دسته‌جمعی، و در پی تحولات اساسی بوده‌اند، تطابق بیشتری دارد. در برآیند کار، مفهومی از نافرمانی مدنی ارائه می‌گردد که اولاً با تکثر حقوقی سیاسی جوامع هم‌خوانی دارد؛ ثانیاً تحولات این مفهوم را در خود جای داده است.

کلیدواژه‌گان:

جوامع و نظام‌های دموکراتیک و غیردموکراتیک، خشونت، کنش‌های فردی و جمعی، نافرمانی مدنی.

* استادیار دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران

Anikpey@sbu.ac.ir

** دانشجوی دکتری حقوق عمومی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران (نویسنده مسئول)

madani.zarrin@yahoo.com

مقدمه

نافرمانی نسبت به قوانین و احکام حکومتی که خلاف اخلاق یا غیرعادلانه تلقی شده‌اند، سابقه‌ای بس طولانی دارد. گذشته از نمونه‌های اسطوره‌ای، رفتار متمذّانه اما به تعبیر برخی قانون‌شکنانه سقراط، آغازگر مباحث جدی در این خصوص بوده و از آن تاریخ این موضوع در قلب فلسفه سیاسی، فلسفه حقوق و فلسفه اخلاق قرار داشته است. علی‌رغم قدمت تاریخی این مفهوم، نافرمانی مدنی در معنای رایجِ امروزی آن، محصولِ جوامع و نظام‌های سیاسی - حقوقی مدرن است. جنایات حکومت‌های فاشیستی و نازیستی در فاصلهٔ دو جنگ جهانی اول و دوم و پشتوانهٔ توجیهی که از نظریات اثبات‌گرا دریافت می‌کردند، اعتبار این نگرش حقوقی را که قانون صرف‌نظر از محتوا در هر حال باید رعایت شود، به چالشی جدی کشاند. محاکمات سران نازی، از جمله به دلیل استناد به وظیفهٔ خود در اطاعت از قوانین مصوب، از نظر حقوقی بسیار پیچیده بود. راد بروخ که نظر او مبنای کار بسیاری از دادگاه‌های آلمان پس از جنگ بود، آن‌گونه قوانین دورهٔ نازی را که در حد غیرقابل تحملی از عدالت دور بود، «قانون بی‌قانون» خواند. قانونی که فاقد هستهٔ عدالت باشد، توجیهی برای اطاعت فراهم نمی‌کند. نهایتاً رأی که در یکی از این پرونده‌ها از دادگاه صادر شد، اعلام داشت: «قانون زمان نازی‌ها اگر بر خلاف وجدان سلیم و حس عدالت همه انسان‌های شریف بوده، نمی‌توانست اعتباری داشته باشد»^۱. به دنبال حوادث یادشده، مباحث نظری گسترده‌ای در این موضوع مطرح و در عمل نیز نافرمانی مدنی، به عنوان حرکتی در مخالفت با قوانین و سیاست‌های غیرعادلانه یا غیردموکراتیک، منشأ جنبش‌های سیاسی - اجتماعی اعتراضی مهمی شده است.

مروری بر تحقیقات صورت‌گرفته نشان می‌دهد که درک عمومی از نافرمانی مدنی و نیز فضای غالب بر متون تحقیقی، عمدتاً بر اساس گفتمان دموکراتیک، به‌ویژه لیبرال، شکل گرفته که اولاً توجیهی تقریباً انحصاری به جوامع دموکراتیک داشته و با توجه به مشروع دانستن حاکمیت، حداکثر قادر به پذیرش اعتراضات غیرقانونی در حد اصلاحات جزئی بوده است؛ ثانیاً نافرمانی مدنی از صحنهٔ عملی و به عنوان تاکتیکی مبارزاتی برگرفته شده و به عنوان راهی برای

۱. موخّد، محمد علی، *در هوای حق و عدالت: از حقوق طبیعی تا حقوق بشر*، تهران: کارنامه، ۱۳۸۱، ص ۲۶۹.

حل تنش‌های موجود در جامعه دموکراتیک و تقابل میان اراده اکثریت و خواست اقلیت، فرد و جامعه، برابری و آزادی و ... موضوع نظریه‌پردازی قرار گرفته است. در این چهارچوب حرکت‌های نافرمانی مدنی نظم موجود سیاسی - حقوقی را متحول و دگرگون نمی‌کند، بلکه با اصلاحاتی در راستای عادلانه‌تر شدن امور، در نهایت به ثبات و ماندگاری بیشتر نظم دموکراتیک می‌انجامد. رالز چهره شاخص این دیدگاه است. آرنست اما با توجه به نقدهایی که بر جامعه مدرن و از جمله فقدان مسئولیت دارد، در موضوع نافرمانی نیز از گفتمان حاکم لیبرالی فاصله گرفته، آن را نه عملی فردگرایانه و وجدانی، بلکه محصول مسئولیت اخلاقی شهروندان در قبال قانون می‌داند. هدف این مقاله بررسی امکان نظری کاربرد دیدگاه‌های جان رالز و هانا آرنست در جوامع دموکراتیک و غیردموکراتیک است. در این مسیر ابتدا به تبیین مفهوم نافرمانی مدنی پرداخته، سپس نظرات این دو اندیشمند در خصوص تعریف، توجیه و نقش نافرمانی مدنی را می‌کاویم و در پایان برآیند حاصل از مجموع مباحث را ارائه خواهیم داد.

۱. چیستی نافرمانی مدنی

با توجه به محوری بودن مفهوم نافرمانی مدنی در این مقاله، ضروری است قبل از هرچیز با معنای آن بیشتر آشنا شویم. در تبیین آن تعاریف متفاوتی ارائه شده است؛ از جمله آنکه: «نافرمانی مدنی مشتق از دو کلمه *civil* به معنای جامعه انسانی و یا اجتماعی از مردم که با یکدیگر در یک جامعه سیاسی زندگی می‌کنند. *Disobedience* به معنای خودداری از اطاعت از قوانین به طور کلی است. بنابراین نافرمانی مدنی، خودداری سازمان‌یافته گروهی از مردم در اطاعت از قانون در یک جامعه سیاسی است که با هدف اصلاح ناهنجاری‌ها در آن قوانین، صورت می‌گیرد»^۱. مطلق دیدن قید گروهی و سازمان‌یافته بودن نافرمانی مدنی در این تعریف، با واقعیت و امکان بروز آن به شکل «فردی» تطابق ندارد، علاوه بر آنکه هدف نافرمانی علاوه بر قوانین می‌تواند اصلاح سیاست‌ها و یا نهادها باشد. تعریف، قید مدنی را نه به رفتار آرام و غیرخشن، بلکه به بروز آن در جامعه مربوط می‌داند.

1. Foster, L. J. & Nwiyor, A. B. "A Philosophical Justification of Civil Disobedience in a Democratic State," *Journal of Humanities and Social Policy*, V3, 2, 2017, p2.

فرهنگ لغت آزاد، آن را نقض غیرخشن، عامدانه و نمادین قانون در اعتراض به بعضی اشکال بی‌عدالتی تعریف می‌کند. صرف مخالفت، اعتراض یا نافرمانی، بیانگر نافرمانی مدنی نیست. عمل باید غیرخشن، آشکار و قابل رؤیت، غیرقانونی و با هدف اعتراض به بی‌عدالتی انجام گرفته و با انتظار مجازات شدن همراه باشد.^۱ مک‌کالوم قید «مدنی» در نافرمانی را دارای دو وجه «مؤدبانه» و نیز عملی که در «سطح عمومی و شهری» رخ می‌دهد، معرفی می‌کند.^۲

بنی‌تای استاد حقوق و رهبر جنبش نافرمانی مدنی چتر در هنگ کنگ نافرمانی مدنی را نقض ارادی، مسئولانه و آشکار قانون تعریف می‌کند که نه به قصد نفع شخصی، بلکه برای عدالت صورت گیرد و موجه‌تر خواهد بود، اگر غیرخشنوت‌آمیز و متناسب باشد. در عمل بر خلاف تصور رایج، نافرمانی مدنی در لحظات بحرانی در پیشبرد حاکمیت قانون نقش مؤثری داشته است.^۳ نکته مثبت این تعریف، تفکیک عوامل موجه‌ساز از مؤلفه‌های وجودی نافرمانی است. کسانی که در رویکرد خود به نافرمانی مدنی، بیشتر بر نقش آن در دموکراتیک کردن جامعه نظر داشته‌اند، آن را عملی غیرقانونی، اما مشروع دانسته‌اند که تنش میان قطب‌های حقوق موضوعه و روندها و نهادهای دموکراتیک موجود را از یک طرف و ایده دموکراسی به عنوان خود حاکمیتی را از طرف دیگر به نمایش می‌گذارد. ایده‌ای که با قانون موضوعه و وضعیت موجود نهادها، از حرکت باز نمی‌ایستد و پایان نمی‌یابد. به تعبیر تولی، نافرمانی مدنی تنش میان «قدرت مؤسس» و شکل قانون اساسی را نشان می‌دهد.^۴

دیدگاه‌های مؤلفین بسته به محیط سیاسی اجتماعی و نیز تعلق به سنت‌های فکری خاص متفاوت است. برخی شرایط متعدد و سخت‌گیرانه‌ای را برای اطلاق نافرمانی مدنی بر یک عمل لازم دانسته‌اند که لزوماً با واقعیت‌های عملی این پدیده و اوضاع سیاسی - اجتماعی جوامع مختلف هماهنگ نیست و دیگران با رویکردی متفاوت، اجتماع چند شرط حداقلی را برای توصیف یک عمل قانون‌شکنانه، به عنوان نافرمانی مدنی کافی دانسته‌اند.

1. <https://legal-dictionary.thefreedictionary.com/Civil+Disobedience>.

۲. مک‌کالوم، جرال دکوشینگ، *فلسفه سیاسی*، ترجمه بهروز جندقی، قم: کتاب طه، ۱۳۸۳، ص ۴۰۶.

3. Tai, B, Y, T. *Rule of law and Civil Disobedience*, Ed1, Routledge, Studies in Asian Law, 2017, p5.

4. Tully, J. *Public Philosophy in a New Key*, Ed1, Cambridge University Press, Part II, pp197-202.

۲. دموکراسی، عدالت و خشونت: رالز و نافرمانی مدنی

جان رالز (۱۹۲۱-۲۰۰۲) بخشی از کتاب «نظریه عدالت» را به نافرمانی مدنی اختصاص داده است. به باور او، هر نظریه‌ای در مورد نافرمانی مدنی باید به تعریف، شرایط موجه‌ساز، نقش و تمایز آن از موارد مشابه بپردازد. در اینجا ضمن بررسی این عناوین، نظریه او را در پاسخ به پرسش‌های مطرح در این مقاله می‌کاویم.

۲.۱. تعریف نافرمانی مدنی

قبل از ورود به تعریف جان رالز از نافرمانی، باید بدانیم که نظریه او «برای جامعه‌ای نسبتاً دادگر طراحی شده که در بیشتر مواقع بسامان است، اما در آن مواردی از نقض جدی بی‌عدالتی رخ می‌دهد».^۱ او در پی پاسخ به این پرسش است که «در چه نقطه‌ای وظیفه پیروی از قوانین مصوب اکثریت، در مقابل حق فرد برای دفاع از آزادی‌هایش و مخالفت با بی‌عدالتی، دیگر الزام‌آور نیست؟ این موضوع به حدود حاکمیت اکثریت برمی‌گردد؛ به همین دلیل موضوع نافرمانی مدنی آزمونی نمونه برای هر نظریه‌ای است که در مورد پایه اخلاقی دموکراسی مطرح می‌شود».^۲

نافرمانی مدنی از دید رالز، نقض قانون به نحو آشکار، عمدی، غیرخشن، سیاسی و به قصد تغییر قانون یا سیاست غیرعادلانه، همراه با پذیرش مجازات است که درک عمومی در مورد عدالت را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌تواند مستقیم یا غیرمستقیم باشد. عناصری که در تعریف رالز بر آن تأکید شده است، عبارت‌اند از:

الف) نقض آگاهانه و عامدانه قانون: منظور از این مؤلفه آن است که هدف نافرمان طرح بحث مغایرت قانون یا سیاستی خاص، با قانون اساسی نیست؛ چراکه حتی اگر عدم مغایرت این دو از سوی دادگاه عالی قانون اساسی اعلام شود، او آمادگی پایان دادن به نافرمانی را ندارد؛ از سوی دیگر، تأیید مغایرت قانون یا سیاست مورد اعتراض با قانون اساسی، نمی‌تواند وصف غیرقانونی بودن را از عمل نافرمانی، که قبل از اعلام توسط مراجع ذیصلاح صورت گرفته،

۱. رالز، جان، *نظریه عدالت*، ترجمه سید محمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات

فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷، ص ۵۴۳.

۲. همان، ص ۵۴۴.

حذف نماید.»^۱ (ب) عملی سیاسی: چرا که اولاً اکثریت صاحب قدرت را مورد خطاب قرار می‌دهد. ثانیاً اصول سیاسی، هدایت‌کننده کنش نافرمان هستند؛ چراکه نافرمان، به برداشت عمومی از عدالت متوسل می‌شود. او تمسک به اصول اخلاق فردی، منفعت شخصی یا گروهی یا آموزه‌های دینی را برای نافرمانی مدنی نمی‌پذیرد، اما انکار نمی‌کند که اصول اخلاق فردی یا آموزه‌های دینی می‌تواند مؤید خواسته‌های نافرمان باشد.^۲ به باور او، نافرمانی مدنی نمی‌تواند صرفاً بر مبنای منافع شخصی یا گروهی مبتنی باشد؛ (ج) آشکار و عمومی: «نافرمانی مدنی، کنشی آشکار و عمومی است؛ نه تنها به این دلیل که از اصولی که عموماً پذیرفته شده، حرف می‌زند و آن را مورد خطاب قرار می‌دهد، بلکه به این دلیل که در جامعه رخ می‌دهد و پنهان و سری نیست.»^۳ (د) غیرخشن: به تعبیر رالز، «تلاش نافرمان به دوری از خشونت، نه به این دلیل است که در اصول، کاربرد زور منع شده، بلکه به این دلیل است که خشونت به خواسته‌ها و مطالبات فرد پایان می‌دهد... در واقع، هر تعرضی به آزادی‌های مدنی دیگران، کیفیت کنش نافرمانی مدنی را کم رنگ می‌کند. کاربرد خشونت و احتمالاً ایراد ضرب و جرح، با نافرمانی مدنی به عنوان شیوه‌ای از بحث و خطابه، ناسازگار است. اگر نافرمان با تمسک به نافرمانی از رسیدن به اهداف ناکام بماند، پس از آن ممکن است ایستادگی قهرآمیز مطرح شود. اما نافرمانی مدنی اهدافی مسئولانه و عمیق را بیان می‌کند و حاکی از هشدار و تنبیه است و فی‌نفسه تهدید به شمار نمی‌آید.»^۴ رالز در مخالفت با رژیم‌هایی که ساختار بنیادین بیدادگری دارد یا از آرمان‌های اعلام‌شده‌اش به نحوی فاحش عدول کرده است، تلاش برای تغییر ریشه‌ای و حتی انقلابی را لازم می‌داند؛ (ه) همراه با پذیرش مجازات: به موجب این مؤلفه «نافرمان گرچه از بیرون با قانون ارتباط برقرار می‌کند...، اما با پذیرش پیامدهای قانونی کردار خود نشان می‌دهد که به قانون وفادار است و این صداقت نافرمان را به دیگران نشان می‌دهد و به دیگران ثابت می‌کند که دیدگاه نافرمان، پایه‌ای اخلاقی در باورها و مقاصد سیاسی جامعه دارد.»^۵ (و) مستقیم یا

۱. همان، ص ۵۴۷.

۲. همان.

3. Rawls, J. *A Theory of Justice*, Revised Edition, Cambridge, the Belknap Press of Harvard University Press, p 366.

۴. همان، ص ۵۴۸.

۵. همان.

غیرمستقیم: گاه نافرمان مستقیماً همان قانون یا سیاستی را که بدان اعتراض دارد، نقض می‌کند و زمانی بر اساس دلایلی قانع‌کننده، برای نشان دادن اعتراض خود، به نقض قانون دیگری می‌پردازد.^۱

۲.۲. موج‌سازی نافرمانی مدنی

از دید رالز، نافرمانی مدنی با جمع شروط زیر موجه خواهد بود: در صورت نقض روشن و مهم آزادی‌های برابر و نیز فرصت‌های منصفانه، آزمودن راه‌های متداول سیاسی برای اعتراض، تمسک به نافرمانی به عنوان آخرین چاره و همکاری گروه‌های مختلف معترض. البته او قیود فرعی دیگری مانند تلاش برای اقناع اکثریت را نیز مطرح می‌کند.

تشخیص حصول شرط اول، یعنی نقض آزادی‌های برابر و نیز فرصت‌های منصفانه برابر حتی از دید رالز آسان نیست. اما او مثالی می‌زند: «هنگامی که حق رأی، تصاحب یک مقام سیاسی یا حق جابه‌جایی... برای بعضی اقلیت‌ها شناخته نمی‌شود یا بعضی از گروه‌های مذهبی خاص سرکوب می‌شوند و عده‌ای دیگر از فرصت‌های گوناگون باز داشته می‌شوند؛ نقض آن اصول برای همگان آشکار است».^۲ تحقق شرط دوم موجه بودن نافرمانی، یعنی آخرین راه‌حل بودن، برخلاف آنچه ابتدا به نظر می‌رسد، مطلق نیست. به تعبیر رالز، «گفته نشده تمامی اقدامات قانونی انجام شده باشد... اگر اعمال گذشته بی‌تفاوتی و عدم تغییر اکثریت را ثابت کرده است، معقول آن است که کوشش‌های دیگر نیز بیهوده و بی‌نتیجه است... چه بسا برخی مصادیق نقض اصول چنان حاد باشد که گویی هیچ وظیفه‌ای برای کاربرد ابزار قانونی مخالفت سیاسی، به نحو ماتقدم متصور نیست».^۳ شرط سوم، لزوم همکاری گروه‌های اقلیت معترضی است که هم‌زمان دلایل موجهی برای نافرمانی دارند و در صورت نافرمانی هم‌زمان، نابسامانی جدی روی می‌دهد و چه بسا پایه‌های کارایی و سودمندی قانون عادلانه را سست کنند. این همکاری باید به نحوی باشد که انصاف رعایت شود و اولاً فرصتی برای اعمال حق خود داشته باشند؛ ثانیاً از حدود تعیین شده تجاوز نکنند و بتوانند وظیفه خود را در مقابل نهادهای دموکراتیک نیز انجام

1. Rawls, Ibid, pp 364-5.

۲. همان، ص ۵۵۹.

۳. همان.

دهند.^۱ رالز در بحث از موجه‌سازی تأکید دارد که نافرمان باید تلاش کند رفتار خردمندان‌ای داشته باشد و منجر به تلافی‌جویی بی‌رحمانه اکثریت نگردد.

۲.۳. نقش نافرمانی مدنی

رالز نقش نافرمانی را ثبات بیشتر نظام قانونی دموکراتیک می‌داند. «نافرمانی مدنی در کنار انتخابات آزاد و قوه قضائیه مستقل از ابزارهای پایدارکننده یک نظام مبتنی بر قانون اساسی است... باعث تضمین آزادی‌ها می‌شود و زمینه عدم نقض آنها را فراهم می‌کند؛ گرچه برطبق تعریف، ابزاری غیرقانونی به شمار می‌رود... راهی نهایی به منظور حفظ ثبات یک قانون اساسی عادلانه و شیوه‌ای از نظر اخلاقی درست، برای پاسبانی از یک رژیم مبتنی بر قانون اساسی است... برداشتی از نافرمانی مدنی جزء هر نظریه حکومت آزاد و... بیانگر نوعی وفاداری به قانون و تمسک به اصول سیاسی بنیادی یک رژیم دموکراتیک نیز هست».^۲ او می‌گوید: «درحالی‌که نافرمان خود در مورد وجود عوامل موجه‌ساز تصمیم می‌گیرد، اما این بدان معنا نیست که بر اساس خوشایند خود عمل کند... یا منافع شخصی یا تعهدات سیاسی در مفهوم مضیق آن را در نظر بگیرد... برای عمل مستقل و مسئولانه، شهروند باید به اصول سیاسی که زمینه و راهنمای تفسیر قانون اساسی است، نظر کند... اگر بعد از سنجش‌های مناسب به این نتیجه رسید که نافرمانی مدنی موجه است و بر آن اساس عمل کرد؛ عملی وجدانی و وظیفه‌شناسانه انجام داده است؛ هرچند شاید اشتباه کرده باشد... در یک جامعه چندپاره شرایط نافرمانی مدنی محقق نمی‌شود... هر چند ضروری نیست که اجماع دقیقی در این مورد وجود داشته باشد».^۳

۳. سنجش و نقد نظریه رالز

۱- هرچند رالز در شرایط خاص کنش مسلحانه و دیگر گونه‌های مقاومت را روا دانسته، نافرمانی مدنی را صرفاً در جامعه دموکراتیکی میسر می‌داند که در آن «درک عمومی» از عدالت وجود داشته باشد و بتواند از سوی اقلیت نافرمان مورد خطاب قرار گیرد. اما آیا در عمل چنین

۱. همان، ص ۵۶۱.

۲. همان، صص ۵۷۳-۵۷۵.

3. Rawls, Ibid, P 389.

در کی حتی در جوامع دموکراتیک وجود دارد؟ یا در مفهومی محدود و به تعبیر استیون لوکس، مختص جامعه آمریکا است؟^۱ از این رو، فرضیه نظریه رالز ذهنی، انتزاعی و تا حد زیادی غیرواقع‌گرایانه است و تنوع و کثرت موجود در باورهای سیاسی و اجتماعی را نادیده می‌گیرد^۲ و به نقش قدرت در شکل‌گیری این درک مشترک بی‌توجه است. مشخص نیست چرا در مواردی که حس عموم در مورد عدالت به طور نظام‌مندی منحرف یا جانبدارانه شده و اکثریت خود را به لحاظ حقوقی در برابر انتقادات مصون می‌بیند، باز باید به آن متوسل شد؟

۲- مؤلفه‌های متعدد و مطلقی که رالز برای نافرمانی برشمرده است، علاوه بر آنکه در خود جوامع دموکراتیک بسیار مورد نقد قرار گرفته، تناسب کاملی با فضای سیاسی - اجتماعی جوامع غیردموکراتیک و مطالبات جنبش‌های نافرمانی مدنی که تغییرات اساسی را دنبال می‌کنند، ندارد. نمونه‌های مهمی از نافرمانی مدنی موسوم به انقلاب‌های رنگی در جوامعی رخ داده است که دموکراتیک نبوده‌اند و تحولات ایجادشده بر مبنای نظریه او قابل شرح و ارزیابی نیستند.

۳- در نظریه رالز، تمایز روشنی در مورد عوامل موجه ساز و مؤلفه‌های وجودی دیده نمی‌شود؛ از سوی دیگر، در مورد مفاهیمی چون عدم خشونت، آشکار بودن و... مطلق‌انگاری شده است. تأکید او بر آشکار بودن، امضادار بودن و گاه حتی ضرورت اعلام قبلی، شاید در جوامع دموکراتیک مانع مهمی محسوب نشود، اما در همان جوامع بسیار مورد انتقاد قرار گرفته است. ثورو به عنوان چهره شاخص و مبدع این عنوان، سال‌ها بعد از انجام نافرمانی، عمل خود را آشکار کرده است. مطلق در نظر گرفتن این مؤلفه در ابتدای شکل‌گیری نافرمانی، امکان وقوع آن را به‌ویژه در جوامع غیردموکراتیک، به دلیل اقدامات مهارکننده پلیس سلب می‌کند. علاوه بر آنکه نافرمانی‌های دیجیتال را که در فضای مجازی و اصولاً بی‌نام و غیرآشکار صورت می‌گیرد، زیر سؤال می‌برد.

۱. توحیدفام، محمد، چرخشی در نظریه عدالت جان رالز، از آرمان‌گرایی متافیزیک تا واقع‌گرایی

سیاسی، فصلنامه علمی، پژوهشی رهیافت‌های سیاسی بین‌المللی، بهار ۱۳۹۱، شماره ۲۹، ص ۱۰۸.

2. Saikumar, R. "Ethics of Disobedience, Towards a Theory of Civil Disobedience for Contemporary India". The Hindu Centre for Politics and Public Policy, *Policy Report*, N2, 2013, p15.

عدم خشونت به دلایل متعدد، حداکثر باید عامل موجه‌ساز تلقی شود، نه مؤلفه تعریفی؛ چراکه اولاً تعریف دقیقی از خشونت وجود ندارد و این ابهام امکان سوءاستفاده صاحبان قدرت در جوامع غیردموکراتیک را فراهم می‌کند. آیا خشونت نسبت به خود، نسبت به اموال یا خشونت کوچک علیه سایرین مانند هل دادن در زمره خشونت قرار می‌گیرد؟ اگر معیار «احتمال ورود ضرر» هرچند جزئی است؛ پس این‌گونه اعمال نیز باید خشن محسوب شوند. دوم آنکه گاه اعمال غیرخشن یا اعمال قانونی در مقایسه با اعمال خشونت‌بار، باعث ضرر بیشتری به دیگران می‌شوند.^۱ برای مثال، اعتصاب قانونی کارکنان آمبولانس که ظاهراً غیرخشن است، در مقایسه با اعمال خرابکارانه کوچک، ممکن است منشأ آثار مخرب بیشتری باشد. برخی مؤلفین برآن‌اند: نافرمانی مدنی امکان دارد با برخی از اشکال خشونت کنار بیاید، تا جایی که هدف آن صدمه زدن و جراحت جدی و یا کشتن دیگران نباشد.^۲ موری پل می‌گوید: «نافرمانی مدنی که مستقیماً متوجه برخی قوانین یا سیاست‌های غیرعادلانه است، می‌تواند خشن، اما کماکان موجه باشد».^۳ چنین برداشتی روا می‌داند که نافرمانی مدنی بتواند خشن باشد یا تاحدی پنهان یا انقلابی عمل کند.

مطلق گرفتن شرط عدم خشونت، به منزله ردّ خشونت نسبت به اموال نیز است؛ چراکه مالکیت دنباله استقلال فرد محسوب می‌شود. دیوان عالی هند با اتکا به چنین نظری رأی داده است: «اعمال این دو آزادی {آزادی گفتار و بیان} ماده ۱۹(۱) (a) قانون اساسی، به محض آنکه حق فرد دیگر به حفظ اموالش، مورد تعرض قرار می‌گیرد، پایان می‌یابد. چنین محدودیتی در اعمال این حق‌ها ذاتی و ملازم است».^۴ دادگاه فدرال قانون اساسی آلمان در سال ۲۰۰۱ حکم داده است شخصی که خود را به ریل‌های راه‌آهن یا دروازه ورودی زنجیر می‌کند، عملی خشن انجام داده است! در سال ۲۰۱۱ نیز صراحتاً اعلام کرده است که تحصن در خیابان می‌تواند عملی خشن محسوب شود!^۵ این تفسیر سختگیرانه، در جوامع غیردموکراتیک که پایبندی چندان به

1. Raz, J. *the Authority of Law: Essays on Law and Morality*, Oxford: Clarendon Press, 1979. p267.
2. Moraro, P. "Violent Civil Disobedience and Willingness to Accept Punishment", *Essays in Philosophy*, V8, 2007, p5.
3. Morreall, J. "The Justifiability of Violent Civil Disobedience", *Canadian Journal of Philosophy*, V6, 2013, pp 35-47.
4. Saikumar, *Ibid*, p19.
5. Celikates, R. "Rethinking Civil Disobedience as a Practice of Contestation—Beyond the Liberal Paradigm", *Constellations* V23, 2016, p 42.

موازین حقوق بشری ندارند، اشکال حادث‌تری نیز پیدا خواهد کرد؛ همچنین با توجه به واکنش‌های شدید حکومت‌های دسته‌آخیر، به نظر می‌رسد تأکید بیش از حد و مطلق‌گرایانه بر عدم خشونت، نافرمانی را به یک درخواست اخلاقی صرف تقلیل خواهد داد. آیا نافرمانان باید تمام امید خود را به پاسخگو بودن نظامی که اصولاً پاسخگو نیست، ببندند؟ از سوی دیگر، تفسیر تاریخ نافرمانی مدنی، به عنوان منحصرراً و اساساً غیرخشن، متضمن نوعی سفیدنمایی تاریخ و به تعبیر برخی، در مواردی «جعل» آن نیست؟^۱ سوم آنکه در بحث از خشونت، نمی‌توان به عوامل موحد آن در جامعه بی‌توجه بود. حکومت‌های اقتدارگرا و غیردموکراتیک با اعمال تبعیض‌های گوناگون علیه شهروندان خود، به بهانه باورهای سیاسی، مذهبی یا وابستگی‌های قومی و جنسیتی از راه‌های قانونی و عملی، دست به اعمال خشونت‌ساختاری می‌زنند و چرخه معیوبی را ایجاد می‌کنند که منجر به بازتولید خشونت می‌شود. چهارم آنکه ویژگی عدم خشونت نافرمانی مدنی، گرچه مطلوب و اصل است، مطلق نیست و بسته به شرایط زمانی و مکانی، اوضاع سیاسی اجتماعی و واکنش حکومت در مقابل آن، کم و بیش دارای استثنائاتی است. «نافرمان مدنی ممکن است واقعیت خیابان را چنان بیابد که تصمیم و تلاش او به اینکه هیچ آسیبی وارد نکند، تبدیل به بخار شود و به هوا رود».^۲ از این رو، نمی‌توان خشونت‌های استثنایی، جزئی یا تصادفی را باعث خروج عمل از طبقه‌بندی نافرمانی مدنی دانست. علاوه بر این، به نظر می‌رسد تلاش برای دفع خشونت و حفاظت از حق حیات خود، نوعی دفاع مشروع تلقی می‌شود.

تفسیرهای افراطی از عدم خشونت و تبدیل آن به اصلی اخلاقی در جوامع غیردموکراتیک نتیجه مثبتی در پی ندارد. خشونت نه مفهومی سیاه و سفید، بلکه خاکستری و نسبی است و شرایط زمانی و مکانی در سنجش آن نقش مهمی ایفا می‌کند.

۴- برخلاف باور رالز، «پذیرش مجازات» تنها راه اثبات صداقت یا نشانگر «وفاداری به کلیت نظام قانونی» نیست. دورکین پذیرش مجازات را از سوی سقراط که بر مبنای تمامیت اخلاقی خود دست به نافرمانی زده بود، نمی‌پذیرد و آن را نوعی تناقض می‌داند. برخی فلاسفه حقوق پذیرش مجازات از سوی ثورو، گاندی و لوترکینگ را نه بر اساس اعتقادی اخلاقی، بلکه به دلایل راهبردی می‌دانند و برآن‌اند که این اشخاص «تغییرات اساسی را در

1. Gelderloos, P. *Haw Nonviolence Protects the State*, South End Press, 2012, p 8.

2. Smith, K. H. "Therapeutic Civil Disobedience: A Preliminary Exploration", *31 U. Mem. L. Rev.* 99, 2000, p 1.

نظام حاکم ضروری می‌دانستند.^۱ در واقع، در جوامع غیردموکراتیک که قوانین مربوط به ساختار قدرت و اختیارات مراجع رسمی، خود منشأ بسیاری از مشکلات محسوب می‌شود، این وفاداری بیش از آنکه به حفظ تمامیت ساختار سیاسی - حقوقی موجود برگردد، متوجه «ایده قانون اساسی» و نظام حقوقی متداولی است که روابط افراد را تنظیم می‌کند. با پذیرش مطلق‌گرایانه مؤلفه یاد شده، حتی مبارزه ماندلا بر علیه رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی، به دلیل آنکه در دوره‌ای مسلحانه و زیرزمینی بوده، یا به گفته خود او «به عنوان یک زندانی از هر فرصتی برای فرار استفاده می‌کرده است»،^۲ غیرصادقانه تلقی و از رده نافرمانی مدنی خارج می‌شود.

۴. اقلیت، کنش و فضای عمومی: هانا آرننت و نافرمانی مدنی

هانا آرننت (۱۹۷۵-۱۹۰۶) بخشی از کتاب بحران‌های جمهوری را به مبحث نافرمانی مدنی اختصاص داده است. برای دریافت نظر او در خصوص نافرمانی مدنی و در جستجو برای یافتن پاسخی بر پرسش این مقاله، توجه به برخی مفاهیم کلیدی اندیشه او ضرورت دارد.

۴.۱. مفهوم نافرمانی مدنی

به باور او، «نافرمانی مدنی در واقع اقلیت‌ها را سازمان‌دهی می‌کند، آنها را با اهداف مشترک به جای منافع مشترک و با تصمیم‌ایستادن در مقابل سیاست‌های حکومت گرد می‌آورد، حتی اگر این سیاست‌ها مورد پشتیبانی اکثریت باشد. عمل مورد نظر آنها از توافق با یکدیگر نشأت می‌گیرد و آن توافق است که به باور آنها اعتبار می‌دهد».^۳ نافرمانی از دید او عملی آشکار و بدون بدون نفع شخصی است و «هنگامی رخ می‌دهد که یا شمار قابل توجهی از شهروندان متقاعد می‌شوند که مسیرهای معمول تغییر دیگر کار نمی‌کند، شکایات دیگر شنیده نمی‌شود و در مورد آنها کاری صورت نمی‌گیرد و یا برعکس حکومت در حال تغییر است و شروع به اصرار به انجام

1. Lyons, D. "Moral Judgment, Historical Reality and Civil Disobedience", *Philosophy and Public Affairs*, V27, 1998, p 40.

۲. هریس، ورنه، «نلسون ماندلا، پندارها و گفتارها» خودگویی‌های من، مترجم: علی اکبر عبدالرشیدی، اطلاعات، ۱۳۹۴، ص ۱۱۷.

3. Arendt, H. *Civil Disobedience in Crises of the Republic*, Ed1, New York, A Harvest Book Harcourt Brace & Company San Diego, 1972, p 56.

اعمال به نحوی دارد که تطابق آن با قانون اساسی و قانونی بودن آن در معرض تردید جدی است.^۱

اهمیتی که آرنت برای «فضای عمومی» و «عمل» قائل است، در نگرش او به نافرمانی نیز مشهود است. «فضای عمومی، هم قلمرویی مشترک برای سیاست‌ورزی فراهم می‌کند و هم از تبدیل شدن انسان‌های متکثر به جامعه‌ای توده‌وار، جلوگیری می‌کند... در آن، هم ارتباط میان انسان‌ها میسر است و هم فاصله میان آنها حفظ می‌شود».^۲ از سوی دیگر، برای فعلیت یافتن جنبه سیاسی زندگی انسانی یا «عمل» او باید لزوماً در درون دولت شهر و فضایی که سایر انسان‌ها در آن می‌زیند، زندگی و عمل کند.^۳ به باور او، حکومت توتالیتر، به شیوه‌ای نظام‌مند، شهروند را تنها می‌کند، ترس از بی‌کسی را بر سراسر وجود جسمی و روحی او حاکم می‌کند و آنگاه به جنگ با او می‌رود و او را در هم می‌شکند.^۴ در چنین فضای فکری، او نافرمانی مدنی را نه عمل فردی ناشی از وجدان شخصی، بلکه عملی سیاسی و نتیجه هدف مشترک شکل گرفته در فضای عمومی می‌داند.

۴.۲. نافرمانی مدنی و وجدان: کنش فردی و جمعی

آرنت معتقد است برخی از حقوقدانان در موضع توجیه نافرمانی مدنی، یا آن را بر مبنای اعتراض وجدانی تفسیر می‌کنند و یا بر این فرض‌اند که نافرمان تطابق با قانون اساسی را می‌آزماید و به همین دلیل از فهم کامل آن باز می‌مانند. درحالی‌که در هر دوی این موارد، برخلاف نافرمانی مدنی، فرد معترض به تنهایی عمل می‌کند. به باور او، «موقعیت نافرمان مدنی هیچ همانندی با فرد تنها ندارد... او صرفاً به عنوان عضوی از یک گروه می‌تواند عمل کند و به بقا ادامه دهد... نافرمانی‌های مدنی مهم از طریق تعدادی از مردم با مصالح مشترک اعمال می‌شود».^۵

1. Arendt, Ibid, p 74.

2. Arendt, H, *the Human Condition*, Ed 2, University of Chicago Press, 1998, pp 52-53.

3. Arendt, H. *the Promise of Politics*, Ed 2, Schocken, 2009, p 93.

4. Arendt, H. *the Origins of Totalitarianism*, New York, Harcourt, Brace, Jovanovich, 1973, p 478.

5. Arendt, H. *Civil Disobedience in...*, Ibid, p55.

آرنت ادبیات نافرمانی مدنی را به شدت تحت تأثیر دو مرد زندانی، ثورو و سقراط می‌داند؛ اما هیچ‌یک از این دو را نافرمان مدنی نمی‌داند و آنها را صرفاً در وجدانی بودن اعتراضشان مشترک می‌داند و نه عقیده یا قضاوت مشترکی که در تالار گفتگو شکل گرفته باشد. او بر آن است، استدلال‌هایی که برای دفاع از وجدان فردی مطرح می‌شوند، مانند واجب‌های اخلاقی یا توسل به حقوقی برتر، خواه انسانی یا ماورای انسانی، در مورد نافرمانی مدنی کفایت نمی‌کند.^۱ «نقض قانون بر مبنای اخلاق فردی، در مجموع غیر قابل کنترل و مهارنشده است... نضایح وجدان نه تنها غیرسیاسی است، بلکه اغلب در عبارات شخصی محض بیان می‌شود. قواعد وجدان کلاً سلبی‌اند، نمی‌گویند چه باید انجام داد، می‌گویند که چه نباید انجام داد... مرزهایی ترسیم می‌کنند که هیچ عملی نباید از آنها تجاوز کند».^۲ آرنت توجیه نافرمانی مدنی بر مبنای وجدان را به دو دلیل خطا می‌داند. نخست آنکه دریافت‌های وجدانی قابل تعمیم نیست. در نتیجه، وجدان در مقابل وجدان قرار خواهد گرفت... از نظر حقوقی، فهم آن سخت است که چگونه دکتر کینگ بهتر از فرماندار می‌سی‌سی‌پی، رز بارنیت است که او نیز عمیقاً به هدف خود اعتقاد داشت و حاضر بود که به زندان برود. دوم آنکه وجدان در تعریفی سکولار - انسانی فرض می‌گیرد که انسان استعدادی ذاتی برای تشخیص درست از غلط دارد... در حالی که عادت فکر کردن، در واکنش به کاری که شخص انجام می‌دهد، وابسته به وضعیت اجتماعی، تحصیلی و روشنفکری فرد است.^۳

هدف او از غیرسیاسی خواندن وجدان، بی‌فایده نشان دادن آن نیست؛ چنان که شرکت آیشمن در شرارت‌های غیرقابل تصور هولوکاست را به دلیل فقدان گفتگوی درونی اخلاقی می‌دانست. «آرنت از تجربه فاشیسم دریافته بود که وجدان می‌تواند اشخاص را از پیشبرد بی‌عدالتی عمیق به نحو فعال، بازدارد».^۴ به باور او، «هنگامی که تعدادی از وجدان‌ها، هم‌زمان با هم متفق می‌شوند و معترضین وجدانی تصمیم می‌گیرند، وارد فضای عمومی شده، صدای خود را در جامعه به گوش دیگران برسانند، می‌تواند از نظر سیاسی تبدیل به موضوع مهمی شود... تصمیم وجدانی سابق، اکنون بخشی از افکار عمومی شده است... و در فضای عمومی تبدیل به یک عقیده در شکلی

1. Arendt, Ibid, p 57.

2. Arendt, Ibid, p 63.

3. Arendt, Ibid, p 64.

4. Fitzpatrick, K. **Change the world, not yourself**, or how Arendt called out Thoreau, See in: <https://unidirectory.auckland.ac.nz> .

قابل تشخیص و متمایز از سایر عقاید می‌شود؛ قدرت یک عقیده، نه به وجدان، بلکه به تعداد کسانی وابسته است که با او در آن عقیده مشترک هستند»^۱. او قدرت را نه خاصیت فرد، بلکه خاصیت گروه می‌داند. «فرض بر این است که مردم در یک حکومت انتخابی به کسانی که بر آنها حکومت می‌کنند، حاکم‌اند. نهادهای سیاسی جملگی تجلیات و تجسمات قدرت‌اند و به محض اینکه قدرت زنده مردم از پشتیبانی آنها باز ایستد، به جمود و فساد می‌گرایند»^۲.

آرنت نافرمانی مدنی را از نوع کیفری مجزا دانسته، بر آن است که بر مبنای مؤلفه‌های عمل آشکار بر مبنای اختلاف عقیده و نیز فقدان نفع شخصی «نافرمانی مدنی و کیفری در هیچ موردی مشابه نیستند. هرچه تفاوت در دنیاست، بین اجتناب نافرمان کیفری از دید و نگاه مردم و نافرمان مدنی که قانون را آشکارا در دستان خود گرفته و مخالفت می‌کند، وجود دارد... ناقص معمولی قانون، حتی اگر به یک سازمان جنایی وابسته باشد، صرفاً برای نفع شخصی خود عمل می‌کند. نافرمان مدنی... به نام و به خاطر یک گروه عمل می‌کند؛ او قانون و مراجع قدرت مستقر را بر مبنای اختلاف عقیده‌ای اساسی، به مبارزه می‌طلبد، و نه به خاطر اینکه به عنوان یک فرد بخواهد برای شخص خود معافیتی کسب کند و با آن دور شود»^۳.

۴.۳. نافرمانی مدنی و انقلاب

آرنت با نقل قول از کارل کوهن به تفکیکی که او بین نافرمانی مدنی و انقلابی، به اعتبار ممیزه‌های غیرخشن بودن و پذیرش مشروعیت کلی نظام قانونی قائل شده، تشکیک می‌کند و خود اهداف نافرمانی مدنی را منحصر به اصلاح‌گری وضع موجود نمی‌داند. «نافرمان مدنی، با نافرمان انقلابی در آرزوی «تغییر دادن جهان» مشترک هستند و تغییری که او می‌خواهد به انجام رساند، در واقع می‌تواند ریشه‌ای باشد - چنان که برای مثال در مورد گاندی است که به عنوان نمونه‌ای بزرگ، در زمینه عدم خشونت، نقل می‌شود. آیا گاندی چهارچوب قدرت مستقر - حکومت غالب بریتانیا در هند - را پذیرفت؟ آیا او به مشروعیت کلی نظام قوانین در مستعمره

1. Arendt, Ibid, pp 67- 68.

۲. آرنت، هانا، *خشونت و اندیشه‌هایی درباره سیاست و انقلاب*، ترجمه عزت الله فولادوند، تهران: خوارزمی، ۱۳۹۵، ص ۶۶

3. Arendt, Ibid, pp 75-76.

احترام می‌گذاشت؟^۱ گاندی در عین اعتقاد و تعهد به عدم خشونت، به انقلاب نیز متعهد بود و خواهان پایان دادن به حکومت انگلیس و نه پذیرش و اصلاح آن بود. اسمیت می‌نویسد: نقش آغازگر و مقدمی که نافرمانی مدنی به عهده دارد، شاید توضیح‌دهنده عدم تمایل آرنست به ترسیم تمایزی سخت‌گیرانه و ثابت میان نافرمانی و انقلاب باشد.^۲ «شهروندان نافرمان مدنی با ظرفیتی که برای برانگیختن تغییر دارند؛ در پیوند با روحی انقلابی هستند که تلاش برای جداسازی مفهومی شسته‌ورفته این دو را تضعیف می‌کند.^۳ او تراژدی درماندگی انقلاب آمریکا در بعضی حوزه‌ها را، به کوتاهی در حفظ روح انقلاب و تغذیه از بنیان‌هایی که از آن الهام گرفته بوده، می‌داند.»^۴

مخالفت با مطلق‌انگاری مرزهای نافرمانی مدنی و انقلابی، با توجه به نقدهای جدی آرنست بر روش‌های مرسوم در علوم انسانی و اجتماعی تجربه‌گرا، کاملاً قابل درک است. «او با تقلیل‌گرایی موجود در رویکردهای علمی و ایدئولوژیک مدرن مخالف است و در پی قواعد و الزامات پیشینی، در حوزه امور انسانی نیست؛ چنین قواعدی با استقراء از داده‌های مشاهده شده، به رویدادها تحمیل شده‌اند... و با وادار کردن تجربه‌ها و رویدادها به جای‌گیری در قالب الگوهای علی و معلولی و یا الگوها و قوانینی که روند کلی تاریخ بشری را تعیین می‌کنند، دچار تقلیل‌گرایی می‌شوند... آرنست استدلال می‌کند که این گونه تعمیم دادن‌ها و دسته‌بندی‌ها، خاص و منحصر بودن و به عبارتی معناداری، اهمیت و مفهوم درونی پدیده‌ها را نابود می‌کند.^۵ به این ترتیب، او الگوی رایج در مورد تفکیک مطلق نافرمانی و انقلاب را نمی‌پذیرد و معتقد است که حرکت‌های دسته‌جمعی نافرمانی مدنی می‌توانند اهداف ریشه‌ای داشته و خواهان تغییرات اساسی نیز باشند.

1. Arendt, Ibid, p 77.

2. Smith, W. "Reclaiming the Revolutionary Spirit: Arendt on Civil Disobedience," *European Journal of Political Theory*, V9, 2010, p 152.

3. Reinhardt, M, *The Art of Being Free: Taking Liberties with Tocqueville, Marx, and Arendt*, London, Cornell University Press, 1997, p 163.

4. Arato, A. & Cohen, J. "Civil Society and Social Theory," 1988, *Thesis Eleven*, V21, pp 196-7.

۵. علی حسینی، علی، سارا نجف پور و علی تدین راد، **روش‌شناسی هانا آرنست در فهم پدیده‌های سیاسی**، فصلنامه علمی - پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی، سال بیست‌وسوم، پاییز ۱۳۹۶، شماره ۹۲، صص ۱۹۴-۱۶۳.

۵. نقش نافرمانی مدنی و واکنش نظام حقوقی - سیاسی

آرنت برای نافرمانی مدنی حتی در جامعه‌ای که براساس حکومت اکثریت اداره می‌شود، کارکردی دوگانه قائل است: «نافرمانی مدنی می‌تواند به تغییر ضروری و مطلوب منجر شود و یا به حفظ و حراست و بازسازی وضعیت موجود... حفظ حقوق تضمین‌شده قانونی و یا بازسازی تعادل مناسب قدرت در حکومت».^۱ او در خصوص نقش نافرمانی مدنی استدلال می‌کند که امور این جهان در چنان سیلان و تغییرات مستمری هستند که هیچ چیزی به مدت طولانی در همان وضعیت باقی نمی‌ماند... خواست انسان برای تغییر و نیاز او به ثبات، اغلب یکدیگر را کنترل و متوازن می‌کنند... قانون در زمانه تغییر سریع، به عنوان یک «قدرت نگهدارنده» ظاهر می‌شود.^۲ جان کلام او این است که در جهان دائماً در حال تغییر، قانون به عنوان عاملی در راستای حفظ وضع موجود عمل می‌کند و نه ایجاد تغییر؛ و این نافرمانی مدنی و فشار وارده از سوی آن بوده که معضل جامعه را حل کرده است و نه قانون. قانون منشأ تغییر نیست، بلکه صرفاً تغییر ایجاد شده را ثبات می‌بخشد. «تغییر، خود همیشه نتیجه عملی غیر قانونی است... قانون کار، حق مذاکرات دسته‌جمعی، حق سازمان‌دهی و اعتصاب، نتیجه دهه‌ها نافرمانی «اغلب خشن» از آنچه بود که نهایتاً ثابت شد، قوانین از کار افتاده‌ای هستند».^۳

آرنت با مجازات نافرمان مدنی موافقتی ندارد و می‌گوید: «رفتار سقراط و ثورو باعث خوشحالی حقوقدانان است؛ چراکه ظاهراً ثابت می‌کند نافرمانی نسبت به قانون، صرفاً اگر ناقض قانون مایل یا حتی مشتاق به پذیرش مجازات باشد، قابل توجیه است... این استدلال به درکی عمومی و شاید سوء برداشتی عمومی از سقراط برمی‌گردد... مراجعه به کتاب کریتون اثر افلاطون، خیلی کمتر مفید اثبات ادعای «تسلیم مسرورانه به مجازات است، تا آنچه که کتاب‌های فلسفی و حقوقی در این باره به ما می‌گویند».^۴ آرنت به نقل از کارل کوهن و در موافقت با او می‌نویسد: «این ایده که تحمل مجازات، نقض قانون را توجیه می‌کند، از گاندی و سنت نافرمانی مدنی نشأت نمی‌گیرد... این دکرترین به وضوح بیهوده و عبث است. در حوزه

1. Arendt, Ibid, p56.

2. Arendt, Ibid, pp 69-78.

3. Arendt, Ibid, p 52.

4. Arendt, Ibid, p 58.

حقوق کیفری... این فرض که قتل، تجاوز، آتش زدن، موجه خواهد بود، اگر که صرفاً شخص مایل به پذیرش مجازات باشد، بی‌معنی است. بسیار مایه تأسف است که از دید بسیاری، عنصر قربانی کردن خود، بهترین دلیل شدت نگرانی، جدیت نافرمان و وفاداری به قانون است.^۱

۶. موجه‌سازی نافرمانی مدنی: انجمن‌های داوطلبانه

آرنت تعهدات متقابل میان دولت و شهروندان را تاجایی لازم‌الاجرا می‌داند که شرایط غیرمنتظره یا نقض عهدی از طرف مقابل رخ ندهد. او ضمن مردود دانستن این ایده که رضایت به قانون اساسی، متضمن رضایت به قوانین موضوعه نیز است، آن را موهوم و جعلی می‌خواند.^۲ به نظر او، نافرمانی مدنی آخرین شکل «انجمن‌های داوطلبانه» در تطابق با روح قوانین و قدیمی‌ترین سنت‌های قاره آمریکا و نیز انعکاسی غیرمنتظره، اما خوشایند از روحی انقلابی است که همراه با بنیان جمهوری است و می‌گوید: تأسیس نافرمانی مدنی در میان نهادهای سیاسی ما، شاید بهترین امکان برای ترمیم شکست نهایی نظارت قضایی باشد. نخستین گام، شناسایی اقلیت‌های نافرمان مدنی به مانند گروه‌های متعدد با «منافع خاص» در کشور است و رفتار با آنها، به مانند رفتار با گروه‌های فشار که از میان نمایندگان خود یعنی لابی‌گرهای ثبت شده، اجازه تأثیرگذاری بر کنگره را دارند. گام دوم اصلاح قانون اساسی در این راستاست.^۳ پیشنهاد جسورانه او چندان پخته نیست و خود به سختی پذیرش آن از نظر حقوقی اقرار دارد. به باور اسمیت، «در جستجوی آوردن نافرمانی مدنی به درون حکومت، در پی آن است که این روح را در تاروپود بسیار نهادی و رسمی سیاست، جای دهد. دعوت به نهادینه کردن نافرمانی می‌تواند به عنوان رویکردی متفاوت از چشم‌اندازهای مرسوم لیبرال و نیز دموکراتیک در نظر گرفته شود».^۴

1. Arendt, Ibid, pp 66-67.

2. Arendt, Ibid, pp 88-89.

3. Arendt, Ibid, p 101.

4. Smith, W. Ibid, p 149.

۷. سنجش و نقد نظریه آرنست

- ۱- هانا آرنست برخلاف تفکر غالب، نافرمانی مدنی را نه عملی وجدانی، بلکه سیاسی می‌داند و بر آن است که وجدان امری شخصی و غیرسیاسی است؛ از این رو، اولاً فرد را صرفاً به صداقت اخلاقی وامی‌دارد و نه عمل سیاسی جمعی برای نیل به تغییری واقعی؛ ثانیاً شخصی بودن وجدان باعث می‌شود برای توجیه هر عقیده سیاسی به کار گرفته شود.
- ۲- ممیزه دیگر اندیشه او «جمعی دانستن» نافرمانی مدنی است. مطلق کردن این ویژگی، نادیده گرفتن امکان عملی بروز نافرمانی‌های فردی و مغایر نمونه‌های تاریخی است.
- ۳- آرنست برخلاف رالز، اولاً مرزگذاری میان نافرمان مدنی و انقلابی را چندان راحت ندانسته، هر دو را در آرزوی «تغییر دادن جهان» مشترک می‌داند. ثانیاً تغییرات اساسی و ریشه‌ای را از مسیر نافرمانی میسر می‌داند. ثالثاً نه تنها نافرمان مدنی را مقید به پذیرش مجازات نمی‌کند، بلکه مجازات او را تأسف بار می‌خواند. بر این اساس، نظریه او با شرایط سیاسی اجتماعی جوامع گوناگون و مفهوم جدید انقلاب‌های غیرخشن، امکان انطباق بیشتری دارد.
- ۴- به باور او، نافرمانی مدنی تغییر و تحولات ناگزیر و مستمر اجتماعی را به نمایش در می‌آورد و دستاورد آن در قانون گنجانده شده، ثبات پیدا می‌کند. نافرمانان شهروندانی هستند که انجمن‌های اقلیت را به منظور نشان دادن قدرت عددی خود و نیز کاستن از قدرت اخلاقی اکثریت تشکیل می‌دهند و رفتار آنان نشانه مشارکت مستمر در امور عمومی است. بر پیشنهاد او، مبنی بر جای دادن نافرمانی مدنی در نهادهای حکومتی ایراداتی قابل طرح است. اولاً او شرح کاملی از چگونگی تحقق این امر نمی‌دهد. «تأثیر لابی‌گرها در اغلب موارد نتیجه نفوذ شبکه‌های غیررسمی است که در طول سالیان طولانی از سوی کسانی که تجربیات حکومتی و دانش گسترده‌ای دارند، ساخته شده است»^۱. نحوه دستیابی نمایندگان اقلیت نافرمان مدنی به چنین نفوذی مشخص نیست. ثانیاً به باور برخی، پیشنهاد آرنست ممکن است باعث افزایش دامنه نافرمانی شود. در پاسخ گفته شده مراد آرنست، قانونی نمودن نافرمانی مدنی نیست؛ از این رو کماکان امکان برخورد قانونی و مهارکننده با آنان وجود دارد.^۲ این پاسخ البته به

1. Austen, D. & S. "Information and Influence: Lobbying for Agendas and Votes", *American Journal of Political Science*, 37, 1993, p 825.

2. Smith, W. *Ibid*, p 154.

منزله پذیرش ابهام و تناقض در موضع آرنت در مورد «مجازات» نافرمانان مدنی است. ثالثاً بسته به نوع اقلیتی که به نهادهای حکومتی راه می‌یابند، نتیجه متفاوت خواهد بود. اگر این جنبش‌ها دارای روح جمعی و اهداف مناسب باشند، پیشنهاد آرنت شاید جذاب باشد؛ اما اگر این اقلیت‌ها بر اساس منافع یا پیش‌داوری‌ها عمل کنند، چنین نخواهد بود.^۱

به نظر می‌رسد علاوه بر ابهام و عدم شفافیت اجرایی، جذب نافرمانی مدنی در نهادهای حکومتی، از جدیت آن به عنوان اعتراضی نمادین بر بی‌عدالتی‌ها و انحرافات می‌کاهد؛ چراکه مستلزم نوعی همکاری با قدرت حاکم است. مهم‌تر آنکه اگر بپذیریم که جنبش اجتماعی اصولاً بیانگر تضادی اجتماعی، از جمله میان خواست مردم و منافع حاکمان است، با پذیرش پیشنهاد آرنت توجیه جنبش‌های مبتنی بر نافرمانی مدنی میسر نخواهد بود.

1. Sabl, A. "Looking Forward to Justice: Rawlsian Civil Disobedience and its Non-Rawlsian Lessons," *Journal of Political Philosophy*, V9, 2001, p 328.

نتیجه‌گیری

از بررسی دیدگاه‌های رالز و آرنست این نتیجه برمی‌آید که نظریه رالز، به دلیل مطلق‌گرایی در شروط، نادیده گرفتن شرایط سیاسی - اجتماعی کشورهای غیردموکراتیک و مقاومت این حکومت‌ها در مقابل تغییر، در نظر نگرفتن پیشینه تاریخی و مطالبات جنبش‌های نافرمانی مدنی در کشورهای غیردموکراتیک که در پی تحولات اساسی بوده‌اند و به‌ویژه هدف از نافرمانی که به باور او صرفاً قانع کردن اکثریت به بازبینی قوانین و سیاست‌های غیرعادلانه است، نمی‌تواند مبنای نظری مناسبی برای کشورهای غیردموکراتیک باشد و نافرمانی مدنی را به مطالبه‌ای اخلاقی فرومی‌کاهد. هدف از این ایرادات، نه در هم ریختن مرزهای مفهومی، ترویج خشونت یا جواز مخفی کاری مطلق در نافرمانی مدنی، بلکه دوری گزیدن از مطلق‌گرایی و تبدیل نسخه سنتی به «ایدئولوژی» است. به تعبیر دلما، نباید با آرمانی کردن نسخه عدم خشونت برای حرکت‌های اجتماعی، یک ایدئولوژی ضدمقاومت ایجاد کرد.^۱

در دیدگاه آرنست، نافرمانی مدنی، نه اقدامی وجدانی و فردی، بلکه حرکتی سیاسی و دسته‌جمعی است. نظریه او با وجود پاره‌ای ایرادات، از این حیث که نافرمانی مدنی را مقید به تعقیب اهداف صرفاً اصلاح‌جویانه نکرده و تحول‌خواهی را برمی‌تابد و درعین‌حال، از مطلق‌انگاری سایر شروط رهاست، امکان انطباق بیشتری با شرایط جوامع غیردموکراتیک دارد.

با وجود این و در پاسخ به پرسش این مقاله، ارائه مفهوم سومی از نافرمانی لازم است که تا جای ممکن فراگیر و دربردارنده واقعیت‌های این پدیده در جوامع مختلف باشد؛ از این‌رو، با تفکیک عوامل موجه‌ساز از مؤلفه‌های وجودی، می‌توان گفت نافرمانی مدنی: «فعل و یا ترک فعلی عامدانه، برخوردار از اصول، غیرمسلحانه، و اغلب دسته‌جمعی است که در مغایرت با قانون و سیاست‌های جاری نمود پیدا می‌کند و هدف از آن ایجاد تغییراتی در قوانین، سیاست‌ها و یا نهادها در جهت تعمیم عدالت و یا دموکراسی است. در جوامع غیردموکراتیک می‌تواند از این حد فراتر رفته و در جهت ایجاد تحول و انتقال جامعه از مرحله‌ای به مرحله دیگر، اعمال شود». صرفاً در چارچوب این مفهوم است که جنبش‌های نافرمانی مدنی در حکومت‌های توتالیتر تحت نام انقلاب‌های رنگین، گاندی در هند، مردم فیلیپین علیه مارکوس، سیاهان علیه رژیم آپارتاید و

1. Delmas, C. In Defense of Uncivil Disobedience, 2017, See in: <http://www.oxfordscholarship.com/view/...>

موارد بسیار دیگر، قابل توجیه است؛ چراکه در آنها برخلاف دیدگاه سنتی، نافرمانان نه در پی اصلاحات موردی، بلکه خواهان تحولات اساسی در راستای تعمیم عدالت و دموکراسی بوده‌اند. جان کلام اینکه نافرمانی مدنی به عنوان شیوه‌ای از کنشگری بدون خشونت هم در حرکت‌های اصلاحی و هم در مسیر انقلاب‌ها به کار گرفته شده است.

اصولاً از نیمه قرن بیستم، به ویژه سی سال پایانی آن در اثر عوامل ساختاری، از جمله روند دولت‌سازی، انحصار فناوری‌های نظامی و کنترل سراسر سرزمین از جانب دولت‌ها و نیز عوامل هنجاری مانند گسترش اینترنت و ارزش‌های حقوق بشری، سهولت تبادل افکار و نظارت بر رفتار دولت‌ها، امکان انقلاب‌های سنتی چریکی به شدت کاهش یافته^۱ و نافرمانی مدنی به تعبیری «در زایش نسل نوینی از انقلاب‌ها دخالت داشته که با مدل سنتی ژاکوبین و بلشویک متفاوت است.^۲ برخلاف گونه سنتی که در آن قدرت سیاسی حاکم از طریق اعمال خشونت انقلابی به سرعت واژگون و سپس تغییرات دامنه‌داری در راستای اراده حاکمان جدید شروع می‌شود، صاحب‌نظرانی چون گلدستون برآن‌اند واقعیت‌های عملی نشان می‌دهد در شرایط انقلابی، بسیج نیروها می‌تواند «قهرآمیز» یا با «مقاومت مدنی» صورت گیرد.^۳ از این رو، نافرمانی مدنی محدود به اصلاح‌گری نیست.

در پایان، شایان ذکر است، با توجه به خلأ موجود در متون پژوهشی می‌توان با پرسش از «علل موفقیت برخی از جنبش‌های نافرمانی مدنی و شکست برخی دیگر در جوامع غیردموکراتیک» دریچه‌ای بر تحقیقات آینده گشود.

۱. در مورد نقش نافرمانی مدنی در شکل‌گیری گونه‌های جدید انقلاب، نک:

Schock, K. *Unarmed Insurrections, People Power Movements in Non democracies*, Ed1, University of Minnesota Press, 2005.

Chenoweth, E. & Maria Stephan. *Why Civil Resistance Works: The Strategic Logic of Nonviolent Conflict*, Columbia University Press, 2012.

2. Roberts, A. & Timothy Garton Ash, *Civil Resistance and Power Politics: The Experience of Non-violent Action from Gandhi to the Present*, Ed1, Oxford University Press, 2009, p 379.

3. Goldstone, J.A. *Revolutions: A Very Short Introduction*, Oxford University Press, 2014.p3.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

کتاب

۱. آرنست، هانا، *خشونت و اندیشه‌هایی درباره سیاست و انقلاب*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمی، ۱۳۹۵.
۲. آقابخش، علی و مینو افشاری، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران: چاپار، ۱۳۷۹.
۳. رالز، جان، *نظریه عدالت*، مترجمین: سید محمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۸۷.
۴. مک‌کالوم، جرال دکوشینگ، *فلسفه سیاسی*، ترجمه بهروز جندقی، قم: کتاب طه، ۱۳۸۳.
۵. موحد، محمد علی، *در هوای حق و عدالت: از حقوق طبیعی تا حقوق بشر*، تهران: کارنامه، ۱۳۸۱.
۶. هریس، ورنه، «*نلسون ماندلا، پندارها و گفتارها*» خودگویی‌های من، ترجمه علی اکبر عبدالرشیدی، تهران: اطلاعات، ۱۳۹۴.

مقاله

۷. توحیدفام، محمد، *چرخشی در نظریه عدالت جان رالز، از آرمان‌گرایی متافیزیک تا واقع‌گرایی سیاسی*، فصلنامه علمی پژوهشی رهیافت‌های سیاسی بین‌المللی، بهار ۹۱، شماره ۲۹.
۸. علی‌حسینی، علی و دیگران، *روش‌شناسی هانا آرنست در فهم پدیده‌های سیاسی*، فصلنامه علمی - پژوهشی روش‌شناسی علوم انسانی، سال بیست‌سوم، پاییز ۱۳۹۶، شماره ۹۲.

ب) منابع انگلیسی

Books

9. Arendt, H. *Crisis of the Republic*, Ed1, New York, Harcourt Brace & Company San Diego, 1972.

10. Arendt, H. *the Human Condition*, Ed2, the University of Chicago Press, 1998.
11. Arendt, H. *the Promise of Politics*, Ed2, Schocken, 2009.
12. Arendt, H. *the Origins of Totalitarianism*, New York, Harcourt, Brace, Jovanovich, 1973.
13. Gelderloos, P. *Haw Nonviolence Protects the State*, Ed1, Boston, South End Press, 2007.
14. Goldstone, J, A. *Revolutions: A Very Short Introduction*, Oxford University Press, 2014.
15. Rawls, J. *A Theory of Justice*, Revised Edition, Cambridge, the Belknap Press of Harvard University Press, 1999.
16. Raz, J. *the Authority of Law: Essays on Law and Morality*, Oxford, Clarendon Press, Oxford University Press, 1979.
17. Reinhardt, M. *the Art of Being Free: Taking Liberties with Tocqueville, Marx, and Arendt*, London, Cornell University Press, 1997.
18. Tai, B,Y,T. *Rule of law and Civil Disobedience*, Ed1, Routledge, Studies in Asian Law , 2017.
19. Tully, J. *Public Philosophy in a New Key*, Ed1, Cambridge University press, 2009.

Articles

20. Arato, A. & Cohen, J. “Civil Society and Social Theory”, *Thesis Eleven*, V21, 1988.
21. Austen, D& S. “Information and Influence: Lobbying for Agendas and Votes”, *American Journal of Political Science*, V 37, 1993.
22. Celikates, R. “Rethinking Civil Disobedience as a Practice of Contestation—Beyond the Liberal Paradigm, ” *Constellations* V 23, 2016.
23. Foster, L, J & Nwiyor, A, B. “A Philosophical Justification of Civil Disobedience in a Democratic State,” *Journal of Humanities and Social Policy*, V3, 2017.
24. Lyons, D, “Moral Judgment, Historical Reality and Civil Disobedience” *Philosophy and Public Affairs*, V27, 1998.
25. Moraro, P. “Violent Civil Disobedience and Willingness to Accept Punishment,” *Essays in Philosophy*, V8, 2007.
26. Morreall, J, “The justifiability of violent civil disobedience,” *Canadian Journal of Philosophy* V6, 2013.

27. Sabl, A. "Looking Forward to Justice: Rawlsian Civil Disobedience and its Non-Rawlsian Lessons", *Journal of Political Philosophy*, 9, 2001.
28. Saikumar, R. "Ethics of Disobedience, Towards a Theory of Civil Disobedience for Contemporary India", the Hindu Centre for Politics and Public Policy, *Policy Report*. N 2, 2013.
29. Smith, K, H. "Therapeutic Civil Disobedience: A Preliminary Exploration", *31U. Mem, L. Rev.*99, 2000.
30. Smith, W. "Reclaiming the Revolutionary Spirit, Arendt on Civil Disobedience," *European Journal of Political Theory*, V9, 2010.

Internet Resources

31. Delmas, C. **in Defense of Uncivil Disobedience**, 2017, <http://www.oxfordscholarship.com/view/>.
32. Fitzpatrick, K. **Change the world, not yourself, or how Arendt called out Thoreau**, <https://unidirectory.auckland.ac.nz>.

